

## بازمانده‌های ریشه هندواروپایی *\*ak-/ \*ok-* در زبان فارسی

حسن رضایی باغبیدی

ریشه هندواروپایی *\*ak-/ \*ok-* به معنی «تیز؛ برآمده» و «سنگ تیز، سنگ افزار» در بسیاری از واژه‌های ایرانی بر جای مانده است. از آنجا که صامت هندواروپایی [k] (انسدادی بی‌واکِ کامیِ نادمیده) در ایرانی باستان به [s] (سایشی بی‌واکِ لثوی) بدل می‌شود، بازمانده‌های این ریشه در زبان فارسی دارای صامت [s] و گاه صورت‌های همگون شده آن، [z] و [ʒ]، هستند. مهم‌ترین بازمانده این ریشه *\*asman-* ایرانی باستان است که از صورت گسترش یافته *\*ak-mon-/ \*ak-men-* مشتق شده است. ایرانیان باستان، آسمان را سنگی صیقلی و شفاف می‌دانستند که گرداگرد زمین را احاطه کرده است؛ از این‌رو، واژه‌ای را، که در اصل به معنی «سنگ‌تیز» بوده، برای آن برگزیدند.<sup>۱</sup> *\*asman-* ایرانی باستان در فارسی باستان به صورت *asman-* «آسمان»، در اوستا به صورت *asman-* به هر دو معنی «سنگ» و «آسمان»<sup>۲</sup>، در فارسی میانه به صورت

(۱) بسنجید با *aknuō* در لیتوانیایی به معنی «سنگ». *\*ak-men-* هندواروپایی به صورت *\*ke-men-* در واژه انگلیسی *heaven* «آسمان» نیز بر جای مانده است. تحول *\*ke-men-* به *heaven* به صورت زیر بوده است:  
> (صورت ناهمگون شده *\*himin-* است) *\*hibin-* > *\*himin-* ژرمنی > «سنگ‌تیز» *\*ke-men-* هندواروپایی  
*heaven* انگلیسی نو > *heofon, hefn* انگلیسی باستان

(۲) در صورت‌های صرف شده اوستایی *ašnō* (وابستگی مفرد) و *ašnāat* (ازی مفرد)، -n- بازمانده *-mn-* (صورت ضعیف *-man-*) است.

*āsmān* و در فارسی نوبه صورت آسمان *ās(e)mān*<sup>۳</sup> بر جای مانده است.

واژه دیگری که از این ریشه مشتق شده، واژه فارسی آس به معنی «سنگی که با آن حبوب را آرد می‌کنند» است. صورت باستانی این واژه در دست نیست، اما در فارسی میانه در ترکیب‌های *āsyaḅ* و *āsyāg* «آس آبی، آسی که با نیروی آب می‌گردد، آسیاب» دیده می‌شود. در فارسی نو، این واژه را می‌توان در ترکیب‌های زیر مشاهده کرد: آس افزون یا آس افزون «وسیله‌ای فلزی برای تیز کردن سنگ آسیاب»، آسبان (نگاهبان آس، آسیابان)، آس خانه یا آسکده «محل آس، سرآسیاب»، آسگون (مانند آس، در ترکیب بحر آسگون استعاره برای «آسمان»)، آسه<sup>۳</sup> «محور سنگ آسیاب»، آسیاب یا آسیا یا آسیاو یا آسیاه «آس آبی، آسی که با نیروی آب می‌گردد»، آسیانه «وسیله‌ای برای تیز کردن سنگ آسیاب، آس افزون»، باداس «آسی که با باد می‌گردد»، خراس «آسی که با خر می‌گردد»، دستاس «آسی که با دست می‌گردد»، گاواس «آسی که با گاو می‌گردد». شاید واژه آسان به معنی «سهل» نیز از آس آمده باشد که در آن صورت، معنی اصلی آن «آرد شده با سنگ، نرم شده» خواهد بود.

واژه هندواروپایی *\*ak-en-go-* (صورت گسترش یافته *\*ak-*)، به معنی «سنگ»، در ایرانی باستان به *\*asanga-* بدل شده است. این واژه در فارسی باستان به صورت *abānga-*، در اوستا به صورت *asānga-*، در پارتی ترفانی به صورت *asang*، در فارسی میانه به صورت *sang* و *sag*، و در فارسی نو به صورت سنگ بر جای مانده است. در سُغدی مسیحی، واژه *sang* علاوه بر معنی «سنگ»، اسم خاص برابر با *petros* (پطرس) یونانی نیز هست که از حواریان حضرت مسیح (ع) و نامش شمعون (سُغدی *šamyūn*) بود. *petros* یونانی به معنی «سنگ، صخره» است و این نام در واقع، لقبی بود که حضرت مسیح (ع) برای ایمان راسخ شمعون بدو داده بود. واژه سنگین در فارسی نیز در اصل به معنی «سنگی، ساخته شده از سنگ» است و «گران، ثقیل» معنی ثانوی آن است.<sup>۴</sup> شاید واژه آهنگ، آهک فارسی نیز که به نوعی سنگ اطلاق می‌شود ترکیبی از

۳) واژه آسمایی به معنی «دومین مهره گردن انسان و اکثر مهره‌داران که دارای یک زائده عمودی است» از این واژه مشتق شده است.

۴) بسنجید با *abāngaina-* در فارسی باستان، *sagēn* در فارسی میانه و *segēn* در فارسی میانه ترفانی به معنی «سنگی، ساخته شده از سنگ».

پیشوند ā- (ā-) و سگ (sag) به معنی «سنگ» باشد. sag در فارسی میانه گونه‌ای از واژه sang (سنگ) است.<sup>۵</sup>

علاوه بر واژه‌های بالا، شاید واژه‌های زیر را نیز، که صورت میانه و باستانی آنها ناشناخته است، بتوان برگرفته از ریشه هندواروپایی \*ak- دانست: آرخ، آرخ، آرخ، آرخ، زخ، زخ، زخ «زگیل»، آزینه، آزینه «وسیله‌ای برای تیز کردن سنگ آسیاب، آسیانه، آس افزون»، آژنگ، آژنگ، ژنگ، ژنگ «موج کوچک؛ چین و شکن» و آژیانه «سنگ فرش».<sup>۶</sup>

ریشه هندواروپایی \*ak- را در برخی از واژه‌های اروپایی، که به زبان فارسی راه یافته‌اند نیز می‌توان مشاهده کرد. از آن میان واژه‌های فرانسوی، آکروبات، آکروباسی، آکروسفالی و آکرومیگالی هستند که با پیشوند آکرو- (acro-) آغاز می‌شوند. این پیشوند از واژه یونانی akros «بالترین، بلندترین» آمده که بازمانده صورت گسترش یافته \*ak-ro-ی هندواروپایی است. آکروبات کسی است که روی بند راه می‌رود و با استفاده از آن کارهای حیрт‌انگیزی می‌کند؛ از این رو، معادل مناسب آن در زبان فارسی بندباز است و برای آکروباسی نیز باید «بندبازی» را به کار برد. آکروسفالی نوعی بیماری است که در آن سر به طور غیرطبیعی بزرگ می‌شود و آکرومیگالی حالتی است که دست و پا و سر و گاه دیگر اندام‌های بدن به طور غیرطبیعی بزرگ می‌شوند؛ از این رو معادل مناسب برای آنها، به ترتیب، بزرگ سری و بیش استخوانی است.

واژه اسید از acide فرانسوی و آن خود از ریشه فعلی لاتینی acere «ترش و تیز بودن» گرفته شده که بازمانده صورت هندواروپایی \*ak-ē- است. از این رو، کاربرد واژه فارسی ژشک برای آن مناسب به نظر می‌رسد. برای اسیداستیک نیز باید «ژشک سرکه» یا «جوهر سرکه» را به کاربرد، زیرا واژه استیک (acétique فرانسوی) از acētum لاتینی به معنی «سرکه» آمده که خود بازمانده صورت هندواروپایی \*ak-ē-to- است.

واژه اکسیژن از oxygène فرانسوی گرفته شده که بخش نخست آن از oxus یونانی به معنی «ترش» آمده است. oxus یونانی بازمانده صورت هندواروپایی \*ok-su- است. معنی اکسیژن «ترشی‌زا» است و این نام را از آن رو، بدان داده‌اند که گمان می‌کردند عنصر

(۵) استاد ارجمند، جناب آقای دکتر سرکارانی احتمال اشتقاق واژه آهک را از سنگ یادآور شدند.

(۶) در واژه‌های مذکور شاید [s] ایرانی باستان به دلیل واقع شدن میان دو مصوّت به جفت و اکدار خویش [z] بدل شده باشد. صورت‌هایی که [ž] دارند بدون شک بازمانده زبان‌های ایرانی شرقی هستند.

لازم برای تشکیل ترشک‌ها (= اسیدها) ست. به همین علت، شاید واژه توشی‌زا، که معنی اصلی اکسیژن را در بر دارد، مناسب‌ترین معادل فارسی برای آن باشد. *oxus* یونانی را در واژه‌های دیگری، که از راه زبان فرانسه وارد زبان فارسی شده‌اند، می‌توان یافت که هر کدام در متون کهن فارسی معادلی مناسب دارد. این واژه‌ها به همراه برابر نهاده‌هایشان عبارت‌اند از: اکسید «زنگ، زنگار»، اکسید آهن «زنگ آهن»، اکسید ذغال «انگشته»، اکسید روی «سپیداب، سفیداب»، اکسید سرب «مردار سنگ»، اکسید مس «زنگار مس»، اکسید کلسیم «آهک». برای اکسیداسیون نیز می‌توان از واژه «زنگارش» استفاده کرد.

## منابع

1. **Boyce, Mary**, "A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian", *Acta Iranica 9a*, Bibliothéque Pahlavi, 1977.
2. **Kent, Roland G.**, "Old Persian Grammar, Texts, Lexicon", 2nd edition, American Oriental Society, New Haven, 1953.
3. **Pokorny, Julius**, "Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch". Francke Verlag Tübingen, Basel: Francke, 1994.
4. *The American Heritage Dictionary of the English Language*, 3rd edition, Houghton Mifflin Company, Boston, 1992.
5. قریب، بدرالزمان، فرهنگ سعدی، انتشارات فرهنگان، تهران، ۱۳۷۴.
6. مشیری، مهشید، فرهنگ واژه‌های اروپایی در فارسی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۱.
7. معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۶، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱.
8. مکنزی، د. ن.، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
9. هرن، پاول، وهاینریش هوبشمان، اساس اشتقاق فارسی، ترجمه جلال خالقی مطلق، ج ۱، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۶.

